

یک ارزیابی اجمالی درباره آیت الله مطهری

رضا علیجانی

فهرست مطالب

۳	خلاصه‌ای از زندگی آیت‌الله مطهری
۵	سه لایه و سه فصل زندگی آیت‌الله مطهری
۷	برخی نکات کلی در مورد آیت‌الله مطهری
۱۹	برخی ممیزه‌های مثبت آیت‌الله مطهری
۲۶	برخی ممیزه‌های منفی در آثار آیت‌الله مطهری
۴۱	طرح یک سؤال
۴۳	دو قرائت از آرای آیت‌الله مطهری
۴۵	سه لایه برخورد آیت‌الله مطهری با شریعتی

نگرشی تحلیلی - انتقادی بر اندیشه و حرکت آیت‌الله مطهری^۱

بخش بعدی بحث درباره منتقدان شریعتی، بحث آقای مطهری است. بنا به دلیلی می‌خواهیم روی بحث آقای مطهری بیشتر مکث کنیم. به نظر می‌رسد بعد از انقلاب آقای مطهری در یک هاله‌ای از تقدس، قرار گرفت در یک هاله دولتی. به نظر من، شاید بزرگترین ظلم و اجحاف را در حق مطهری همین هاله انجام داد یعنی مطهری تبدیل به فردی شد که دولت او را تبلیغ می‌کند یعنی تبدیل به یک به اصطلاح تنورسین دولتی و رسمی شد و این امر در مرحله نخست ظلم به خود مطهری بود. اگر مطهری در درون این هاله قرار نمی‌گرفت و در معرض تحلیل (نه صرفاً تجلیل) و نقد و بررسی قرار می‌گرفت، هم نقاط مثبتش معلوم می‌شد و هم نقاط منفی یا مورد انتقادش مشخص می‌گردد. ولی متأسفانه بعد از انقلاب از مطهری حربه‌ای علیه روشنفکران دینی، بویژه علیه شریعتی ساختند. و این امر به طور طبیعی و عکس‌العملی یک احساس و هیستری منفی درباره وی ایجاد می‌کرد. اگر کسی را به صورت حربه دریابورند و هر شب به سر شما بزنند، شما یک مقدار با خود او زاویه پیدا می‌کنید و این ضربه‌ای بود که در مرحله اول به خود مطهری وارد شد و باعث شد که حتی به نکات مثبتش هم توجه نشود و مطهری اساساً و فقط از این منظر مطرح شود و سمبل مبارزه با القاط و کسی که جلوی انحراف از اسلام را می‌گیرد، گردد. او شبیه چوب و خط کشی که معلمها در دست دارند و تا کسی خطا می‌کند، روی دستش می‌زنند، شده بود. روی کتابهای مطهری مسابقه می‌گذاشتند، در گزینشها، بویژه در آن اوایل، افراد مجبور بودند کتابهای او را بخوانند و کتابهای درسی دینی تحت تأثیر کتابهای آقای مطهری نوشته شد، بویژه از طریق آقای حداد عادل. شاید یکی از دلایل دین‌گریزی جوانان همین نوع تدوین کتابهای دینی باشد. یک نوجوان یا جوانی که می‌خواهد چیزهای ساده دینی یاد بگیرد، آن قدر واژه‌های توحید ذاتی و صفات سلبی و ثبوتی و... به گوش او می‌خوانند و آن قدر مسائل را پیچیده می‌کنند که اصلاً آن جوان از دین‌گریزان می‌شد و... بهر حال مطهری به صورت یک حربه علیه نوگرایی دینی و روشنفکری درآمد. در حالی که به طرز شگفت‌آوری اولین کسی که در جمهوری اسلامی و بعد از انقلاب کتابش را خمیر کردند، کتاب اقتصاد اسلامی آقای مطهری بود! ظاهراً هیتی متشکل از آقابان رفسنجانی، موسوی اردبیلی و مهدوی کنی (اگر اشتباه نکنم) مسئول می‌شوند

۱. این نوشتار، قسمتی از سلسله کلاس‌های شریعتی‌شناسی است که در سال ۷۸-۹ در دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی برگزار می‌شد. عنوان این بخش از کلاس «منتقدان شریعتی» بود.

این کتاب را بررسی کنند تا اگر انحرافی دارد جلویش را بگیرند. آقای مهدوی کنی از اول روی چاپ آن نظر منفی می‌دهد و آقای موسوی اردبیلی می‌گوید مشکلی ندارد، چاپ کنید. آقای هاشمی یک مقدار این طرف، آن طرف می‌کند و خلاصه طرف آقای مهدوی را می‌گیرد! و در نهایت کتاب آقای مطهری که جملگی آثارش مثبت تلقی می‌شد، خمیر می‌شود. خوب، این برخورد درستی نیست و نشانگر برخورد ابزاری با یک متفکر است. حالا ممکن است ما روی چارچوب اندیشه ایشان نقد داشته باشیم ولی در عین حال این نوع برخوردها درست نیست. همانگونه که برخورد با شریعتی هم درست نبود. اول انقلاب می‌خواستند کتابهای او را خط به خط بخوانند تا اگر اشکالی داشت، اصلاحش کنند و توی آن دست ببرند که بعد دکتر بهشتی گفت توی آن دست نبرید، پاورقی بزنید و توضیحات خودتان را بنویسید. ولی من فکر می‌کنم همین پاورقی زدن به یک کتاب به عنوان پیش شرط چاپ آن، اولین بار بود که در دنیا اتفاق می‌افتاد. یعنی که کتاب نویسنده‌ای را چاپ کنند و پایش بنویسند او در بالا اشتباه کرده و سوادش کم بوده است! چند مجموعه آثار شریعتی به همین شکل چاپ شد و در پاورقی‌ها نوشتند به علت عدم آشنایی کافی دکتر شریعتی با فلسفه اسلامی اینجا اشتباه کرده است! بهر حال این برخورد نادرست و زشتی بود و باید نقدها به طور جداگانه و به صورت مقاله و کتاب نوشته می‌شد. به همین ترتیب این برخورد هم درست نیست که کتاب نویسنده و یا حتی یادداشت‌های او را نگذارند چاپ شود (ولو با یک نقد و توضیح). آقای مهدوی کنی فکر می‌کند مطالب اشتباه و انحرافی است، خوب او هم می‌تواند نظرش را توضیح بدهد و تبلیغ کند. او هم یک کتاب بنویسد نه اینکه مطالب یک نویسنده را خمیر کند....

به نظر می‌رسد چون تا به حال مکث و بحث جدی‌ای درباره آقای مطهری نشده است و همیشه هم از این زاویه شعاری و تبلیغی بحث شده که مطهری شعور و شریعتی شور می‌دهد و همواره یک نقادی یک سویه‌ای صورت گرفته است، بنابراین ضروری و مفید است که درباره مرحوم مطهری مکث و بحث مستقل و بیشتری صورت بگیرد. و این خود در واقع فتح بابی در مورد برخورد تحلیلی (نه صرفاً تجلیلی) با زندگی و آراء و افکار آقای مطهری باشد. شاید یکی از شانسهای شریعتی این بود که هر کسی هر چه می‌خواست و می‌خواهد درباره او گفته و می‌گوید، یکی گفته ساواکی بود، یکی گفته سیایی بود، یکی گفته طرفدار استبداد است، یکی گفته مسئله استثمار را نمی‌تواند حل کند یا اصلاً در حد خرده بورژوازی با استثمار موافق است و...، یعنی هر کس به هر شکلی که خواسته به او انتقاد کرده و... این امر باعث شده است که او چهره یک متفکر دولتی را نگیرد و آزاد بماند در نتیجه مثل یک به اصطلاح درختی که در

مسیر تندباد قرار دارد، ریشه‌هایش سفت و سخت و استوار می‌شود ولی اگر او را گلخانه‌ای می‌کردند؛ همین که از محفظه گلخانه بیرون بیاید، یک نسیم و باد که به او بخورد، می‌افتد و می‌شکند. پس ضروری است که نسیمهای نقد و بررسی به اندیشه آقای مطهری هم بوزد تا اگر نقطه اتکاء مثبتی هم در آن دستگاه فکری وجود دارد، خود را نشان دهد. ما هم گفتیم که پلورالیستی فکر می‌کنیم یعنی اگر کسانی هم می‌خواهند از درون و بستر تفکر آیت‌الله مطهری به جامعه مدنی و آزادی و احیانا عدالت برسند؛ بگذار که برسند. هیچ اشکالی ندارد. هر کس می‌تواند نقد فکری خودش را بر دستگاه فکری دیگری داشته باشد، اما در عین حال نباید در عرصه عملی، اگر دیگران هم می‌خواهند به سمت هدف مشترکی بیایند، مانع آنها شد و نفی‌شان کرد. بر اساس این توضیحات ما در این قسمت، روی اندیشه آقای مطهری مکث و بحث بیشتری می‌کنیم.

خلاصه‌ای از زندگی آیت‌الله مطهری

در ابتدا اجازه بدهید به طور مختصر زندگینامه ایشان را مرور کنیم و بعد به اصل بحث بپردازیم. آقای مطهری در سال ۱۲۹۸ هجری به دنیا می‌آید و تا سال ۱۳۵۸ که ایشان ترور می‌شود، ۶۰ سال عمر می‌کند. ایشان در قریه فریمان نزدیک مشهد به دنیا می‌آید در طفولیت به مکتب خانه می‌رود. در ۱۲ سالگی وارد حوزه علمیه مشهد می‌شود و در سال ۱۳۱۶ به حوزه علمیه قم می‌رود. ۱۵ سال در حوزه علمیه قم می‌ماند در آنجا نزد آقای بروجردی و آقای خمینی و آقای طباطبایی و... درس می‌خواند. اصول را نیز نزد آقای حجت و فقه را نزد آقای محقق داماد می‌خواند. در سال ۱۳۳۱ به تهران می‌آید و به تدریس در مدرسه مروی می‌پردازد. در سال ۱۳۳۴ به‌تنهایی را با دانشجویها شروع می‌کند. در سال ۳۸ - ۱۳۳۷ انجمن اسلامی پزشکان تشکیل می‌شود. ایشان در طول سالهای دهه ۴۰ و ۵۰ یکی از سخنرانهای ثابت انجمن اسلامی پزشکان است. بسیاری از آثار ایشان متن سخنرانی‌ای است که برای انجمن اسلامی پزشکان و مهندسان کرده است. سال ۴۲ بازداشت کوتاهی می‌شود. بعد از تشکیل هیئتهای مؤتلفه با آنها ارتباط داشته و آقای هاشمی گفته که کتاب انسان و سرنوشت بحثهایی است که آقای مطهری در جلسات خصوصی به بچه‌های هیأت مؤتلفه می‌داده است. سال ۴۶ حسینیه ارشاد تأسیس می‌شود. ایشان به حسینیه ارشاد می‌آید و در واقع یکی از پایه گذارهای حسینیه ارشاد و جزو هیأت امنای آن است. ایشان در دعوت شریعتی به حسینیه ارشاد مؤثر است و شاید بتوان گفت که اصلاً این دعوت از طرف آقای مطهری صورت می‌گیرد (به خاطر آشنایی که با پدر شریعتی داشته است و شریعتی هم تازه از خارج به ایران آمده است. خوب یک فرد به اصطلاح کراواتی و تحصیل کرده خارج از کشور که از مذهب حرف می‌زند خیلی جاذبه

دارد). مسئولیت کتاب محمدخاتم پیامبران که حسینیه ارشاد در می آورد با آقای مطهری بوده است. ایشان به تقسیم مقالات و کارسپاری به افراد می پردازد و تقریباً سختترین، مهمترین و بهترین بخش را هم به شریعتی می سپارد (از هجرت تا وفات). ظاهراً بعد از اینکه مقاله شریعتی به دستش می رسد، به شدت تحت تأثیر قرار می گیرد و چندین بار این مقاله را می خواند و برای دیگران هم تبلیغ می کند. تا اینجا ایشان روابط خیلی مثبتی با شریعتی داشته است به هر حال بعد از اینکه با کش و قوسهایی شریعتی به تهران می آید و بحثهایش مطرح می شود، به تدریج مشکلاتی پیش می آید. مشکلات فکری در مرحله اول و مشکلات و حساسیتهای فردی در مرحله دوم. سال ۴۸ همراه با علامه طباطبائی و آیت الله زنجانى و... به نفع آوارگان فلسطینی اعانه جمع می کنند. باز هم ایشان بازداشت کوتاهی می شود. بعد از جدا شدن از حسینیه ارشاد، برنامه های تبلیغی اش را از ۴۹ تا ۵۱ در مسجد الجواد پیگیری می کند. از سال ۵۳ به بعد که خیلی از روحانیون ممنوع المنبر شدند، ایشان هم تا دوره انقلاب ممنوع المنبر می شود. البته ایشان یک مدت هم در دانشگاه الهیات فعلی و معقول و منقول آن زمان هم تدریس می کند (که من تاریخش را یادم رفته در بیاورم). بعد از ماجرای که یکی از شاگردان ایشان با یکی از استادهاى مارکسیست داشته و به اصطلاح با او درگیر می شود، از ادامه کار و تدریس آقای مطهری جلوگیری می شود و ایشان را بازنشسته می کنند و در واقع به صورت خیلی محترمانه اخراج می کنند. آقای مطهری در این مرحله جمله ای دارد که معروف است. ایشان گفته است: ما باید به مارکسیستها هم کرسی بدهیم تا ببینند در دانشگاهها حرفشان را بزنند. برخی دوستداران آقای مطهری این جمله را دلیل دموکرات بودن ایشان می گیرند که البته تا درجاتی هم هست ولی در عین حال نظرش این بوده که مارکسیستها نباید بروند یک طرفه در جامعه حرف بزنند، بلکه باید ببینند در دانشگاه حرف بزنند که ما هم جوابشان را بدهیم. خلاصه اینکه ایشان حداقل اجازه حرف زدن به مارکسیستها را حداقل در محافل علمی و دانشگاهی به رسمیت می شناسد و حتی می گوید که باید به آنها کرسی داده بشود. در مورد این مرحله، من این واقعه را شنیده ام و نمی دانم تا چه حد مستند باشد که در یکی از کلاسها یکی از کسانی که تحت تأثیر آقای مطهری بوده با چاقو به یکی از استادهاى مارکسیست حمله می کند. البته بعد از این ماجرا آقای مطهری این فرد را محکوم می کند ولی به هر حال بعد از این واقعه آقای مطهری را زودتر از موعد بازنشسته می کنند. به هر حال سال ۵۵ ایشان سفری به نجف می رود. در مقطع انقلاب هم لیست اولیه شورای انقلاب را ایشان تهیه می کند که می دانید در لیست اولیه اسم آقای طالقانی نبود و بعداً از راههای دیگری اسم آقای طالقانی به پاریس منتقل می شود و آقای خمینی از پاریس دستور می دهد که آقای طالقانی به شورا بیاید و رئیس شورا هم بشود.

خاطره‌ای هم از دکتر ملکی (و به شکل دیگری از آقای صباغیان) در مورد این دوران نقل شده است. وقتی قرار بود آقای خمینی از پاریس به ایران بیاید و ستاد استقبالی درست شده بود. در ابتدا ستادی درست شده بود که روحانیون در آن نبودند. در این ستاد تصویب شده بود که آقای طالقانی از پله‌های هواپیما بالا برود و با خوشامدگویی دست آقای خمینی را بگیرد و پایین بیاورد. ظاهراً در ستاد دوم که روحانیون هم در آن حضور داشتند این تصمیم وتو می‌شود. برخی می‌گویند که آقای مطهری با این قضیه مخالفت می‌کند. به هر حال این سیر کوتاه فشرده‌ای از زندگی مرحوم مطهری بود.

سه لایه و سه فصل زندگی آیت‌الله مطهری

به عنوان مقدمه ضروری است یک دسته‌بندی کلی از سیر زندگی و تفکر ایشان بکنیم. به نظر می‌رسد، زندگی و اندیشه مرحوم مطهری سه وجه یا به طور تقریبی سه فصل دارد. همانگونه که سه فاز فکری دکتر سروش را گفتیم به نظر می‌رسد که حرکت و اندیشه آقای مطهری هم سه فاز یا حداقل سه لایه دارد:

در دوره اول، آقای مطهری پاسخگوی اندیشه چپ بوده است. این دوره، دوره‌ای است که اندیشه تقی ارانی و سپس حزب توده در ایران در حال تبلیغ است و آقای مطهری سعی وافر دارد به آنها پاسخ بدهد. دوره‌ای است که مسائل فلسفی و نقد فلسفه ماتریالیستی و مارکسیستی بحث می‌شود.

یک لایه یا یک فصل دیگر زندگی آقای مطهری پاسخگویی به شبه مدرنیسم است. این دوره، دوره‌ای است که مثلاً بحث حقوق زن و یا مسئله خدمات متقابل ایران و اسلام و... بحث می‌شود. در این دوره در جامعه توسط حکومت مسئله تبعیض در قوانین راجع به زن مانند ارث، محلل، حجاب و... مطرح شده است. برخی فیلمهای سینمایی با درونمایه طنز هم در این رابطه‌ها ساخته می‌شود و یا برخی مجلات (مثلاً مجله زن روز) علیه این مسائل مطلب می‌نویسند. آقای مطهری در این مرحله وارد پاسخگویی به این مسائل می‌شود. مطالب ایشان در مورد نظام حقوقی زن، مسئله حجاب و... که فکر می‌کنم سال ۴۶ - ۴۵ نوشته شده، در همین دوره است. به نظر من مرحله دوم زندگی مرحوم مطهری مثبت‌ترین دوره زندگی ایشان است. در این دوره مرحوم مطهری با مرحوم بازرگان و انجمن اسلامی مهندسين و با این نوع طیفها مرتبط است. آقای مطهری به تهران آمده و عمدتاً در انجمنهای اسلامی دانشجویی سخنرانی می‌کند و در دانشگاه هم بحث یا تدریس دارد. وی در این لایه و دوره منتقد روحانیت هم هست. مقاله مشکل اساسی سازمان روحانیت نوشته می‌شود و ایشان خواهان رفرم در حوزه‌ها می‌شود. بحث مرجعیت شورایی را هم بعد از فوت آیت‌الله بروجردی مطرح می‌کند.

دوره سوم که شاید بتوان گفت، بین این سه دوره ضعیف‌ترین یا منفی‌ترین دوره مرحوم مطهری است، دوره حسینیۀ ارشاد و یا به طور دقیق‌تر دوره بعد از حسینیۀ ارشاد است. این دوره، دوره‌ای است که مطهری عمدتاً به پاسخگویی شریعتی و دیگر روشنفکران مذهبی می‌افتد.

در هر حال اگر کل زندگی مرحوم مطهری را مرور بکنیم، می‌بینیم که یک وجه غالبش ردیه‌نویسی و پاسخگویی است. یک دوره ایشان دارد جواب مارکسیست‌ها و ماتریالیست‌ها را می‌دهد، یک دوره جواب شبه مدرنیسم پهلوی را می‌دهد و یک دوره هم جواب شریعتی و دیگر روشنفکرهای مذهبی را. مثلاً در دوره سوم در مقابل شریعتی که گفته علوم اسلامی در طول تاریخ به انحراف رفته و آلوده شده است، می‌آید مجموعه مقالات و کتابهای سیر علوم اسلامی را می‌نویسد (فلسفه و منطق، کلام و عرفان، فقه و اصول) و یا به موازات طرح هندسی شریعتی و بحثهای او درباره جهان‌بینی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و... آقای مطهری سیر جهان‌بینی اسلامی را می‌نویسد، جهان‌بینی و شناخت و جامعه و تاریخ و... که کاملاً یک خط موازی شریعتی است. در این دوره اساساً سایه شریعتی روی مطهری محسوس و واضح است، یک سایه سنگین، و او مرتب دارد، با ربط و بی‌ربط، پاسخگویی می‌کند. در فاز سوم، لحن آقای مطهری مرتب تندتر و در اواخر هم یک مقدار هتاکانه می‌شود مثلاً اسلام‌شناسی یا اسلام‌سرای، ماتریالیسم منافق، روشنفکرها دیر آمده‌اید و زود می‌خواهید بروید، خواب دیده‌اید، خیر باشد! و ما نمی‌گذاریم مشروطیت تکرار بشود این حرفها مال دور سوم است. شما اگر مثلاً کتاب جامعه و تاریخ و یا کتاب نهضت‌های اسلامی صد ساله اخیر را بخوانید این مسئله را در آنجا بوضوح می‌بینید. بعداً توضیح می‌دهیم که چرا این حالت بوجود آمده است و ایشان مرتب دارد جواب می‌دهد. مثلاً شریعتی می‌گوید کار برای خدا کردن صوفی‌گری است، کار برای خود کردن، فلان است و... مطهری می‌گوید کار فقط باید برای خدا باشد، اصلاً جمله به جمله مقابله‌گری است. شریعتی می‌گوید شهید قلب تاریخ است، آقای مطهری می‌گوید شهید شمع تاریخ است. در این دوره لحن و نقد ایشان واقعاً گزنده و آزار دهنده است. از میان آثار آقای مطهری و عمدتاً آراء اواخر عمر و فاز سوم ایشان کتابی به نام مطهری و روشنفکران در آورده‌اند که همه اینها را کنار هم آورده است. اگر آن کتاب را ببینید شاید کافی باشد. این کتاب و لحن آن خواننده را به یاد برنامه هویت می‌اندازد. این کتاب را انتشارات صدرا هم چاپ کرده است که ظاهراً تحت اختیار پسر آقای مطهری است.

به هر حال این مرحله یا لایه بندی را به عنوان یک مقدمه و یک منظر و راهنما در تحلیل آقای مطهری در نظر داشته باشید. به نظر می‌رسد مرحله اول، مرحله تمرین کار فکری است، مرحله دوم مهمترین و مثبت‌ترین دوران آقای مطهری است. در این دوران مثلاً خدمات متقابل

اسلام و ایران را می‌نویسد یعنی دارد به شبه مدرنیسم جواب می‌دهد. آنها بر ایران قبل از اسلام تأکید می‌کنند. ایشان می‌آید خدمات متقابل اسلام و ایران را می‌نویسد و خیلی اثباتی برخورد می‌کند. لحنش هم بسیار متین و مؤدبانه است (شاید هم به خاطر اینکه دارد با قدرت وقت حرف می‌زند). در فاز سوم که به نظر می‌رسد ضعیف‌ترین و منفی‌ترین دوره باشد مرحله‌ای است که به رقابت با شریعتی و نوگرایی دینی سوسیال - دموکرات می‌افتد.

برخی نکات کلی در مورد آیت‌الله مطهری

در اینجا به ذکر نکاتی کلی در مورد مرحوم مطهری می‌پردازیم و بعد جمع‌بندی می‌کنیم. یک نکته این است که مرحوم مطهری هیچ‌گاه گفتار غالب زمانه و جامعه نبوده است. زیرا در درون حوزه‌های سنتی غالباً ایشان را قبول نداشتند و یا رویکرد نوجویانه در حوزه‌ها خریدار نداشت. البته من دقیقاً نمی‌دانم آقای مطهری چرا از حوزه بیرون می‌آید. اما به هر حال اگر طول این سالیان را بررسی کنیم می‌بینیم هیچگاه گفتار آقای مطهری گفتار غالب فکری جامعه ما نبوده است یعنی هیچ دوره‌ای نیست که آقای مطهری حرف اول فکری را در جامعه سنتی یا روشنفکری زده باشد. برخی از افراد دو فرهنگ معمولاً این مشکل را دارند گاهی اوقات می‌بینیم "نه در مسجد گذارند که رندی، نه در میخانه کاین خمار خام است". نه در اینجا راه دارد و نه در آنجا. آقای مطهری هم یک مقدار دچار این وضعیت می‌شود. مثلاً در مورد دهه ۴۰ یا اوایل دهه ۵۰ می‌توان گفت عمدتاً بازرگان حرف اول را می‌زند. نسل قبل از ما، نسل مهندس سبحانی‌ها و دکتر یزدی‌ها، توسلی‌ها، بسته‌نگارها و... با آقای مطهری آشنایی داشتند (حتی مقدمه کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را مهندس سبحانی نوشته است) رابطه نزدیکی هم داشتند و جلساتی هم می‌رفتند (مثلاً جلساتی که اصول فلسفه و روش رئالیسم بحث می‌شود) ولی عمدتاً تحت تأثیر آراء بازرگان بوده‌اند و او حرف اول را می‌زده است. اگر بگویم در نسل قبل از ما آقای مطهری متفکر درجه دو بود، شاید بتوان گفت در رابطه با نسل ما وی درجه ۳ و ۴ بود یعنی واقعاً نسل ما هیچ دغدغه و انگیزه‌ای برای خواندن کتاب آقای مطهری نداشت. عمدتاً هم دوستان نخوانده بودند. مثلاً کتاب انسان و سرنوشت را می‌گرفتند ۲۰ - ۱۰ صفحه‌ای می‌خواندند و کنار می‌گذاشتند یعنی یا اینقدر سخت به نظر می‌رسید که کسی نمی‌فهمید یا اصلاً جاذبه نداشت. در نسلی که گفتمان شریعتی غالب شده بود دیگر مباحث آقای مطهری خیلی رواج نداشت اما در نسل قبل از ما بویژه در سال ۵۴ که جریان پیکار مطرح شد و مسئله التقاط اوج گرفت و بسیاری می‌گفتند "امروز" "پیکار"، "فردا"ی شماس؛ در برخی نوگرایان دینی در نسل میانسال و جوان، یک تمایل روحی برای خواندن آثار مطهری بوجود آمد. اما شتاب سریع حوادث آن دوران را به مرحله انقلاب چسباند و اصلاً

شتاب انقلاب، مسئله پیکار و کودتای پیکار را از بین برد و محو کرد. اما کسانی که در درون آن خاطره و آن گرداب بودند و یک شوک جدی به ذهن و وجودشان وارد شده بود، در یک دوره در آثار مطهری دنبال پاسخ می گشتند. در این دوره ناگهان بخشی از مسلمانان مبارز گفتند ما مارکسیست شده ایم. فرض کنید حالا یک بخشی از شاگردان دکتر سروش بگویند ما دیگر اسلام را قبول نداریم و ما لائیک هستیم، خوب پتکی به سر مذهبها می خورد و می گویند بینیم مذهب یا حداقل افکار سروش چه ایرادی دارد که اینها به اینجا رسیده اند. آنجا هم یک همچنین برگشتی در رابطه با نوگرایی دینی، در بین عده ای بوجود آمد. در این دوره یک به اصطلاح تب فلسفه خواندن در میان برخی افراد نسل قبل از ما بوجود آمد. اما به نظر می رسد آنها هم دور خودشان چرخیدند و هیچ حرف جدیدی نزدند. و از این بازگشت به فلسفه (و یک مقدار رویکرد به مطهری به صورت عاطفی) چیز جدی عاید اندیشه جامعه ما نشد. شاید هم علت اصلی اش این بود که شتاب حوادث انقلاب اصلاً آن موج را محو کرد و آن زمینه ای که پیش آمده بود را از بین برد. اما در هر حال در میان بخشی از نسل میان سال و نسلی که آن دوره یک مقدار در فضای سیاسی بیشتر بودند یا در زندانها بودند و بویژه مذهبی ترهایشان رویکردی به آقای مطهری به طور خاص و آثار فلسفی به طور عام بوجود آمد. و شاید بتوان گفت در برخی افراد سنتی تر و نیز در بعضی افراد محافظه کاری که خیلی هم سیاسی و مبارز نبودند رویکردی به آقای مطهری بوجود آمد که ماندگار هم شد. اما در کل شور و شوق حوادث و گرد و غبار انقلاب دیگر آن موج مارکسیست شدن عده ای از مبارزان مذهبی را از بین برد.

ولی به نظر من یک علت دیگر عدم استمرار این رویکرد و وضعیت یک مقدار هم نازایی این اندیشه بود که چیز مهمی از آن بیرون در نیامد. در این دوره یک سیر و میل به طلبه شدن در بین برخی جوانها و دانشجویان پیش آمده بود که یک بخشی اش ناشی از جریان پیکار بود و یک بخشی اش هم - بویژه در این اواخر - ناشی از طراوتی بود که در مقطع انقلاب روحانیت از خودش نشان می داد. مثلاً آقای کدیور دانشجوی رشته برق دانشگاه شیراز است که آمده و طلبه شده است. مجید محمدی یک دوره طلبه شده بود و.... اما به هر حال از این رویکرد به فلسفه قدیم و کتابهای مطهری چیزی جدی در نیامد و اگر بعداً مثلاً آقای کدیور بحثهایی را مطرح کرد هم خارج از آن رویکرد فلسفی بود و ربطی به آن ندارد و هم نسبت به نواندیشی و نوگرایی دینی گامهایی جدی و اساسی عقبتر است. در هر حال این هم یک نکته قابل توجه و دقت در مورد مرحوم مطهری است. اما در عین حال آقای مطهری در مرزبندی با التقاط معلم فکری یا حداقل می توان گفت یک اتکای روحی برای مذهبهای سنتی شد. مجاهدین انقلاب

در یک جا آورده بودند ما باید حق شاگردیمان را نسبت به استاد مطهری ادا کنیم این "حق شاگردی" یک مقدار معطوف به همین قضیه و نقشی که کتابهای مطهری دربارهٔ بچه‌های سنتی‌تر داشته، می‌باشد. مثلا در مورد آقای گنجی اخیرا در زندگینامه‌اش نوشتند که یک دوره کتابهای آقای مطهری را تدریس می‌کرده است و یا اکثر بچه‌هایی که در حزب جمهوری بودند، همین حالت را داشتند. ما در بحث تأثیرات شریعتی گفتیم بخشی از کسانی که از شریعتی تأثیراتی گرفتند، در تحلیل نهایی سنتی بودند و یک سری هم در تحلیل نهایی نوگرا بودند. در مورد آن بخش سنتی می‌توان گفت جمعی از آنها که تأثیرات اندکی از شریعتی گرفته بودند و عمدتا مذهبی بودن یا ضدمارکسیسم بودن شریعتی برایشان مهم بود و نه نقدهای او بر دستگاه رسمی مذهب سنتی، مطهری را به شریعتی ترجیح دادند و تقریبا از شریعتی جدا شدند. این یک واقعیتی است. آنها شروع به مطالعه و تدریس کتابهای آقای مطهری کردند. حزب جمهوری که در شهر ما تأسیس شده بود ما را هم دعوت کرده بودند. در آنجا شروع کردند از همین کتابها تدریس کردن که ما دیدیم اصلا به اندیشه و روحیه‌مان نمی‌خورد بنا به این دلیل و دلایلی دیگر از آنجا در آمدیم.

نکته بعدی این است که مرحوم مطهری چون همیشه جوابگویی کرده (و البته در لابه‌لای جوابهایش نکات مثبتی هم هست) اما دستگاه و مکتب فکری مستقل و ویژه‌ای از خودش مطرح نکرده است و بیشتر به احیای گذشتگان یعنی فلسفه قدیم اسلامی (با گرایش صدرایی) و نیز اسلام فقهاتی و حوزوی پرداخته است، البته با یک قرائت عقل‌گرا، "عقل‌گرا" به مفهوم عقل ما قبل دوران مدرن یا بهتر است بجای قرائت عقل‌گرا بگوییم یک نوع رویکرد استدلالی. شاید این تعبیر دقیقتر باشد. مرحوم مطهری با یک رویکرد استدلالی سعی کرده است که اسلام حوزوی را بازخوانی کند.

البته ایشان نظریه فطرت را هم گفته یا مثلا پیشینی بودن عدل بر دین و... را هم گفته است، اما حول اینها دستگاه‌سازی فکری نکرده است و عمدتا هر نظریه مهمی که درون افکار حوزوی هست را ایشان توجیه کرده است، حتی مثلا ولایت تکوینی امامها که حتی می‌توانند در هستی هم دست ببرند. یعنی مسائلی که یک مقدار الان مسئله برانگیز هست را هم ایشان سعی کرده توجیه کند یا در رابطه با حقوق زنان سعی کرده است هر نظری که در فقهات سنتی حوزه‌ها مطرح شده را توجیه کند، یک نوع دفاع مطلق البته با بیان استدلالی.

ایشان نظریه فطرت را هم مطرح می‌کند ضمن آنکه می‌گوید نظریه فطرت را فلاسفه قبول ندارند و درست هم هست یعنی هیچکدام از نحله‌های فلسفه قدیم نمی‌تواند نظریه فطرت را قبول داشته باشد اما ایشان که رویکرد فلسفی دارد (و البته به طور دقیقتر می‌توان گفت

رویکرد ایشان کلامی است) نمی‌دانیم چگونه این نظریه فطرت را می‌شود در دستگاه استدلالی ایشان جای داد. فلسفه از یک سری بدیهیات عقلی شروع می‌کند و به تدریج به یک سری نتایج باز هم عقلی می‌رسد. چگونه می‌شود فطرت را این وسط تعبیه کرد. به خاطر همین است که به نظر می‌رسد ایشان دستگاه‌سازی فکری ویژه‌ای نکرده است اما در عین حال سعی کرده یک قرائت استدلالی از اسلام حوزوی داشته باشد، با زبان فارسی بنویسد، روان بنویسد، جسارت این را داشته که بیاید در مجلات آن موقع مثل زن روز مطلب بنویسد. اما در مجموع دستگاه فکری و فلسفی ایشان، به تعبیر دکتر سروش یک دستگاه یونانی است. اجازه بدهید اصل جمله دکتر سروش را درباره مرحوم مطهری بخوانم اینجا شاید از محدود جاهایی باشد که دکتر سروش به صراحت این نظر را مطرح کرده است. روزنامه نشاط ۷۸/۲/۱۴: "فلسفه فیلسوفان مسلمان برگرفته از فلسفه ارسطویی بوده است و فلسفه جدیدی ابداع نکردند این سؤال مهمی بود که اقبال لاهوری در کتاب خودش سیر فلسفه در ایران آورده است که چرا مسلمانان موفق به ابداع یک مکتب فلسفی مستقل نشده‌اند. مرحوم مطهری، ابن‌سینا، علامه طباطبایی، در دامن فلسفه یونانی فکر می‌کردند." این اولین جایی است که ایشان به صراحت این نکته را می‌گوید. در حالی که خود مرحوم مطهری نظرش درباره فلسفه موسوم به فلسفه اسلامی اینگونه نیست. یکی از انتقادهایی که نواندیشان دینی همواره به تفکر حوزوی داشته‌اند نه این است که این اندیشه یونانی زده است. آقای مطهری در پاسخ می‌آید دسته‌بندی می‌کند و می‌گوید بخشی از افکار یونانی را ما عیناً گفته‌ایم، یک بخشی را آنها ناقص گفته‌اند و ما ادامه داده‌ایم، یک بخشی از آنها مبهم است ما باز کرده‌ایم (برای هر کدام هم مثال می‌زند) و یک بخشی هم اصلاً در اندیشه آنها نیست و ما خودمان ابداع کرده‌ایم و خلاصه می‌خواهد بگوید ما از سرمشق آنها خارج شده‌ایم. ولی نواندیشان دینی و اینک دکتر سروش هم که قبلاً از مرحوم مطهری و اندیشه فلسفی او شدیداً دفاع می‌کرد، در اینجا می‌گوید که همه اینها در داخل فلسفه یونانی فکر می‌کردند یعنی سرمشقشان تفکر یونانی بوده است و درست است که تغییراتی داده‌اند و یا مسائل جدیدی را هم مطرح کرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند از آن اتمسفر و پارادایم یونانی خارج شوند و در همان دستگاه و پارادایم فکر می‌کرده‌اند.

مسئله بعدی ممیزه‌های شخصیتی مرحوم مطهری است. هر کسی به مشخصاتی شناخته می‌شود یا ممیزه‌های برجسته‌ای دارد. اگر مثلاً حالت فیزیکی افراد را در نظر بگیریم، یکی قد بلند است یکی قد کوتاه، یکی چاق است و یکی لاغر و... اینها آن چیزی است که در نگاه اول به چشم می‌زند. به نظر می‌رسد به لحاظ فکری و شخصیت فردی اشخاص هم می‌توان همین برخورد را داشت یعنی هر کسی به مشخصه یا مشخصه‌هایی شناخته می‌شود مثلاً قبل از سال ۵۶